

سوء تفاهمی به نام علم

گفت‌وگو با دکتر رضا منصوری

دانشگاه صنعتی شریف

و

رصدخانه ملی ایران

کاوه فیض‌اللهی

- الگوی جهانی ارتباط دانشگاه با دولت از نظر وابستگی مالی چگونه است؟

در اروپا دانشگاه‌ها عمدتاً دولتی‌اند و دانشگاه‌های خصوصی چندان موفق نبوده‌اند. اما در آمریکا از قدیم خصوصی بوده‌اند، مثل هاروارد، استنفورد و جانز هاپکینز. بسیاری از آنها به نام بنیانگذارشان هستند. با این حال موقوفه زیاد دارند. ارتباط تنگاتنگی هم با بخش صنعت دارند که عمدتاً خصوصی و کمتر دولتی است.

- پس یعنی این دانشگاه‌ها اصلاً بودجه دولتی ندارند؟

نه بسیاری از آنها مثل استنفورد کلاً یک موقوفه هستند. بر اساس وصیت‌نامه‌ای شکل می‌گیرند و با یک هیأت امنا اداره می‌شوند. اروپا این طور نیست و با وجود اینکه دانشگاه‌ها مستقیماً از بودجه دولتی اداره می‌شوند، اما استقلال دارند. این استقلال از قرن نوزدهم دیگر خوش‌تعریف شده است. دانشگاه‌های اروپا از قرن نوزدهم کمابیش همه بر اساس اصول فون هومبولت (A. von Humboldt)، دانشمند آلمانی، اداره می‌شدند.

چطور ممکن است دانشگاهی از دولت پول بگیرد و در عین حال استقلال داشته باشد؟

امکانش به راحتی فراهم می‌شود. بر اساس قانون دولت نمی‌تواند در مسائل علمی دخالت کند. علم در مفهوم جدید خود ۲۵۰ تا ۳۰۰ سال طول کشید تا در اروپا تبدیل به یک سنت شود. این سنت در قرن نوزدهم فرم‌بندی شد و مفاهیمی همچون اجتماع علمی (scientific community) به وجود آمد.

- یعنی دولت نمی‌تواند بگوید حالا که من بودجه را می‌دهم پس رئیس دانشگاه را هم من منصوب می‌کنم؟

رئیس یک چیز است و اداره دانشگاه و مفهوم علمی که در آن متبلور می‌شود چیز دیگر. اینکه علم چیست، علم خوب چگونه از علم بد تفکیک می‌شود و مانند اینها را دانشگاه تعیین می‌کند. رئیس دانشگاه هم از درون همین اجتماع علمی انتخاب می‌شود و از بیرون نمی‌تواند تحمیل شود. در بعضی از دانشگاه‌ها پیکره‌ای به نام سنا یا همان شورای دانشگاه وجود دارد که آنها به کسی که باید رئیس را انتخاب کند پیشنهاد می‌دهند که آن شخص برای مثال در انگلستان ممکن است ملکه یا پادشاه باشد. در بعضی از دانشگاه‌ها هم خودشان انتخاب می‌کنند و دولت کوچک‌ترین مداخله‌ای ندارد. رئیس دانشگاه هم هرکس که باشد باید در چارچوبی که موجود است عمل کند.

- ظاهراً برای اصطلاح اجتماع علمی تعریف روشن و شسته‌رفته‌ای وجود ندارد.

بله این مبحثی است که بیشتر جامعه‌شناسان علم درباره آن تحقیق می‌کنند.

- خوب با این حساب چگونه می‌توان پی برد که شخصی مانند آقای عمید زنجانی عضوی از اجتماع علمی است یا خیر؟

این را خود اجتماع علمی تعیین می‌کند. برای مثال رشته ایشان حقوق است. بنابراین دانشمندان رشته حقوق در ایران و جهان باید این شخص را به عنوان عضوی از زیرمجموعه خودشان بپذیرند. این پذیرش هم به معنای داشتن کارت عضویت نیست. باید در مجامع علمی شرکت داشته باشد؛ از او برای سخنرانی دعوت شود؛ دیگران را برای سخنرانی دعوت کند؛ در مجلاتی که متعلق به همان اجتماع علمی است مقاله چاپ کند. اینها عواملی هستند که تعیین می‌کنند آیا یک فرد عضوی از جامعه علمی موردنظر هست یا خیر و اینکه در آن اجتماع تا چه حد از اعتبار برخوردار است. اعتبار علمی درجات مختلف دارد. دانشجویی که چند مقاله می‌نویسد و در یکی دو همایش شرکت می‌کند وارد این اجتماع می‌شود اما این فقط آغاز کار است و او باید در مسیر کسب اعتبار گام به گام پیش برود. چنین فردی اعتبارش را از اجتماع علمی می‌گیرد نه از دانشگاه. برای مثال من اعتبارم را از دانشگاه شریف نمی‌گیرم بلکه به آن اعتبار می‌دهم و این اعتباری است که از اجتماع علمی گرفته‌ام. به عبارت دیگر از اجتماع فیزیک‌دانان ایران و جهان اعتبار می‌گیرم و آنگاه این اعتبار را به دانشگاه می‌فروشم. به تناسب اعتبارم انتظار دارم دانشگاه حقوق بیشتری به من بدهد یا پروژه‌هایم را تصویب کند یا امکانات بیشتری در

اختیارم بگذارد. این یک بده‌بستان دوطرفه است: دانشگر (scientist) باید از اجتماع علمی اعتبار کسب کند اما قراردادی هم دارد با محل استخدامش که امتیازات‌اش در آن متناسب با اعتبارش است. این یک پدیده اجتماعی منحصر به فرد است و در جای دیگری مشاهده نمی‌شود. بنابراین باید دید آقای عمید زنجانی به عنوان یک حقوق‌دان و نه به عنوان یک روحانی تا چه حد از اعتبار نزد اجتماع مربوطه برخوردار است. این اعتبار چیزی نیست که بتوان آن را از روحانی بودن، ارتشی بودن یا سیاستمدار بودن تامین کرد. متأسفانه در ایران ما این تمایزها را خیلی به رسمیت نمی‌شناسیم. اما در کشورهای صنعتی این تفکیک کاملاً مشخص است. در ایران هنوز اجتماع علمی نداریم اما در شرف ایجاد است و جوانه‌های آن دارد زده می‌شود.

- شاید رشد منسجم و پیوسته علم یکی از دلایل اصلی شکل‌گیری اجتماع علمی باشد. به نظر می‌رسد دانشجویانی که برای تحصیل به خارج می‌روند مدتی در این اجتماع علمی سر می‌کنند. اما بیشتر شبیه نقطه‌های پراکنده‌ای هستند در متنی یکپارچه و به همین دلیل وقتی به ایران باز می‌گردند هم‌زبانی برای خود پیدا نمی‌کنند — اجتماع کوچکی که بتواند از طریق یک ژورنال در خود گفت‌وگو داشته باشد یا همایشی برگزار کند. موضوع همایش‌ها بیشتر کلی و کمتر اختصاصی است و برای مثال در یک همایش زیست‌شناسی کسی که روی آفات پرتقال کار کرده وجه اشتراک چندانی میان خود و پژوهشگر دیگری که موضوع کارش انگل‌های قزل‌آلا است پیدا نمی‌کند.

بله از اجتماع علمی دنیا منفک می‌شوند و در داخل کشور هم اجتماع علمی وجود ندارد که به آن بپیوندند.

- این ارتباط چرا قطع می‌شود؟

در کنفرانس‌ها شرکت نمی‌کنند، مقاله نمی‌نویسند، دعوت نمی‌کنند از دانشمندان دیگر جهان که به ایران بیایند و در یک کلام حضور ندارند.

- اگر کسی در یکی از دانشگاه‌های جهان PhD بگیرد و چند مقاله و شرکت در کنفرانس داشته باشد اما بعد از آن بنشیند و هیچ کاری نکند از اجتماع علمی خارج شده است؟

قطعاً خارج شده است. حداکثر معلمی است که در جایی تدریس می‌کند و متأسفانه اکثریت دانشگاهیان ما از این دست هستند.

- این ضعف استادان دانشگاه‌های ما از کجا ناشی می‌شود؟

خیلی ساده است. این به تصور ما از علم بازمی‌گردد. در ایران ما میان علم، علوم دینی و آنچه من دانش می‌نامم تفکیک نمی‌کنیم. دانش (knowledge) مجموعه دانسته‌هاست و منظور از علم (science) همان علم مدرن است، نه علمی که تا ۲۰۰ سال پیش در ایران بود و ابن‌سینا و ابوریحان و دیگران نمایندگان آن بودند. البته آن هم علم است اما نه از جنس علم مدرن. مشکل آن است که در ایران ما میان علم سنتی، علم مدرن و علوم دینی تمایزی قائل نیستیم و همه را علم می‌دانیم. علوم دینی تا حدود زیادی مبتنی بر مکتوبات است یعنی برای آنکه کسی عالم دینی باشد باید تعداد محدودی کتاب را بشناسد و بکوشد مسائلی را که در جامعه مطرح می‌شود با شرایط روز تطبیق دهد. یعنی وقتی از فقهی سوالی پرسیده می‌شود آن را با اصولی که در آن کتاب‌ها آمده مقایسه می‌کند و با در نظر گرفتن شرایط روز حکم می‌دهد. اما علم جدید اصلاً این طور نیست. علم مدرن یک پدیده جوشان است. چیزی نیست که از پیش موجود باشد بلکه دائم دارد به وجود می‌آید. علوم دینی این طور نیست. علوم دینی موجود است و فقط کسی باید برود آنها را یاد بگیرد. این دو با هم ماهیتاً تفاوت دارند!

- آیا در مورد عالم دینی می‌توان از اصطلاح دانشمند استفاده کرد؟

وقتی لفظ دانشمند به کار می‌رود در ذهن ایرانی ترکیبی از دانشگر و روحانی متبلور می‌شود؛ یک آدم خیلی متین و باوقار که آهسته راه می‌رود، آهسته صحبت می‌کند، با کسی شوخی نمی‌کند و ... این scientist نیست. scientist کسی است که یک حرفه را به ذهن می‌آورد. مثل یک نجار، مثل تاجر. دانشگر کسی است که حرفه‌اش دانش است. دانشگر لازم نیست نمونه اخلاق باشد. این ربطی به حرفه‌اش ندارد. دانشگر می‌تواند جوان ۲۵ ساله‌ای باشد که دکترایش را گرفته و مشغول تحقیق است. خیلی هم سرزنده و شاداب است. اینکه می‌گویند دانشمندان جوان بیشتر شبیه شوخی است. خلاصه آنکه علم حرفه‌ای است که چیزی را به وجود می‌آورد اما در علوم دینی اینطور نیست. در آنجا چیزی به وجود نمی‌آید و همه چیز از پیش موجود است.

- در این صورت شاید بتوان نرم‌افزاری حاوی اطلاعات آن کتاب‌ها نوشت که وقتی پرسشی در آن مطرح می‌شود بتواند پاسخ را از درون منابع استخراج کند.

کما بیش. چون محدود و ثابت است. البته در مورد کلام باید گفت نوعی فلسفه مبتنی بر گزاره‌های دینی یا اصول دین است. در آنجا فکر تا حدودی شناور است اما باز هم از آنجا که اصول دین ثابت است، خیلی منعطف نیست و از این گذشته عمده کارها در گذشته انجام شده است. آنچه می‌ماند بعضی تغییرات زاینده مسائل روز است. اما در مورد فلسفه فرق می‌کند. فلسفه امروز با فلسفه ۴۰۰ سال پیش بسیار متفاوت است زیرا به هر حال فلسفه در

ارتباط با علم و از جنس علم جدید است. این درمورد کلام صدق نمی‌کند. روحانیت نوعی منش و سبک زندگی است. در ایران اگر scientists را علما ترجمه کنید ذهن فوراً به حوزه علمیه می‌رود و هرگز به دانشگاه نمی‌رود. در دنیا همه می‌دانند که جای scientist در دانشگاه است اما در فارسی کلمه‌ای وجود ندارد که این معنا را با این شفافیت برساند.

- حتماً منظور تان این نیست که این فقط یک سوء تفاهم زبانی است؟

نه این فقط مساله واژگان نیست. مساله فرهنگ و بسیار هم عمیق است. من بعد از چهار سال که در دولت بودم با خودم فکر کردم که چرا ما نمی‌توانیم یک کار علمی جدی در ایران انجام بدهیم. از اول انقلاب داشتیم می‌گفتیم که بودجه پژوهشی باید افزایش پیدا کند اما هرگز چنین اتفاقی نمی‌افتاد. تعجب می‌کردم که علت این چیست. آیا مثلاً تقصیر بخش کارشناسی سازمان مدیریت است؟ بعد متوجه شدم که تک‌تک مدیران ما در سطوح مختلف تا عالی‌ترین سطح یعنی رئیس‌جمهور کشور اصلاً درک مبهمی از علم دارند. این درمورد آقای خاتمی و معاونان ایشان هم، گرچه دانشگاهی هم بودند، صدق می‌کرد.

- درمورد بحث محیط زیست هم همواره همینطور بوده است و مسئولان عالی‌رتبه هرگز درک درستی از این رشته حتی در سطح سرفصل‌های یک کتاب درسی عمومی محیط زیست نداشته‌اند. در حالی که وجود معاونتی برای محیط زیست در دولت این حداقل شناخت از طرف رئیس‌جمهور را ایجاب می‌کند.

من به وضوح در دولت دیدم که وقتی به آخرین مراحل تصمیم‌گیری درمورد علم و توسعه علمی می‌رسند، همه جا می‌زنند. به خاطر آن است که تصورشان از علم همان علوم دینی است؛ اینکه عده‌ای می‌نشینند و کتاب می‌خوانند! متوجه نیستند که این اصلاً علم نیست. علم نه به این طریق آموزش داده می‌شود، نه از این طریق رشد پیدا می‌کند و نه اینکه اصلاً ویژگی اصلی‌اش کتاب و کتابخانه است. و اصلاً متوجه نیستند که دارند تصمیم غلطی برای علم می‌گیرند.

- شما در سال‌های اخیر هم در کتاب‌هایتان و هم در سخنرانی‌ها روی مفهوم علم و بدفهمی آن در ایران تاکید بسیاری داشته‌اید. آقای دکتر احمدی‌نژاد در سفر استانی اخیرش به خراسان شمالی هنگام افتتاح پروژه نیروگاه‌های بادی بر پاک بودن و تجدیدپذیر بودن انرژی باد تاکید

کرد. این در حالی است که چندی پیش مجوز احداث پتروشیمی در استان‌های شمالی را نیز صادر کرد. این تناقض چگونه توجیه می‌شود؟

اشخاص سیاسی به دلایل سیاسی حرفی را در جایی می‌زنند که فقط همانجا هم کاربرد دارد. هنگام افتتاح نیروگاه بادی از مزایای باد و هنگام راه‌اندازی پتروشیمی از مزایای آن سخن می‌گویند. این حرف‌ها فقط در زمان و مکان خاص مصرف دارد. بخشی از آن هم واقعا ممکن است به دلیل ناآشنایی با واقعیت‌ها و عدم درک اهمیت موضوع باشد. با خودشان می‌گویند این همه درخت اینجاست حالا چند تا هم قطع شود، مشکلی پیش نمی‌آید. کسی که ارتباطات درون طبیعت را درک نکند نمی‌داند قطع درخت چه معنایی دارد. درخت هم نکاشته‌اند بدانند چقدر کند رشد می‌کند. درک علم پیچیده است. صرف داشتن دکترا و نوشتن چند مقاله هم به معنای آن نیست که می‌توان علم را درک کرد. این تا حدود زیادی به خاطر آن است که ما هنوز یک کار علمی مستقل در ایران انجام نداده‌ایم. منظورم آن است که بخشی از یک کار علمی را پیش برده باشیم. حل مساله چیز دیگری است. ممکن است بنشینیم مساله‌ای را حل کنیم و مقاله‌ای هم بنویسیم، اما هرگز برای حل یک معضل درون کشور – خواه کیهان‌شناسی باشد خواه کشاورزی یا غیره – برنامه‌ریزی نکرده‌ایم که آدم استخدام کنیم، بودجه بگذاریم و بعد از مثلا ۱۰ سال نتیجه بگیریم. ما هرگز این کار را نکرده‌ایم. ما نمی‌دانیم علم چگونه اتفاق می‌افتد. تاکنون یک پروژه یک میلیارد دلاری نداشتیم که در آن مثلا ۱۰ هزار مهندس و دانشمند بیایند مساله‌ای را حل کنند. ما درک نمی‌کنیم چرا اروپایی‌ها ۱۰ میلیارد دلار برای پروژه LHC هزینه کرده‌اند. اصلا درک این موضوع برای ما مقدور نیست. فکر می‌کنیم دیوانه‌اند و نهایتا آنکه ما بعدا زرنگی می‌کنیم و میانبر می‌زنیم و از دستاوردهای آنها استفاده می‌کنیم. چگونه است که آنها ۵۰ سال پیش به فکر ایجاد چنین مرکزی افتاده‌اند و برایش بودجه گرفته‌اند و از ۲۰ سال پیش شروع به کار کرده‌اند؟ چرا آمریکایی‌ها برای پروژه تلسکوپ فضایی هابل بیش از ۵ میلیارد دلار هزینه کرده‌اند؟ در اروپا اکنون یک میلیارد دلار دارد ساخت یک تلسکوپ زمینی با قطر آینه اولیه چند تکه حدود ۵۰ متر هزینه می‌شود. ما کوچک‌ترین تصوری نداریم که چرا آنها این کارها را می‌کنند و حتی آمادگی درک آن را هم نداریم. در ایران تصور ما از علم ساختمانی به نام دانشگاه و استخدام تعدادی استاد است که در کلاس‌های آن درس می‌دهند.

- این یک دور باطل به نظر می‌رسد. ما به دانشجویان درس می‌دهیم تا از میان آنها تعدادی استاد شوند و به دانشجویان دیگر درس بدهند و مدام این چرخه را تکرار می‌کنیم.

این چرخه‌ای است که مطمئنا مهمل ایجاد می‌کند.

- این بیشتر از آنکه شبیه دانشگاه باشد شبیه حوزه علمیه نیست؟

چرا. چون همانطور که گفتیم ما اساسا علم را همان علوم دینی می‌دانیم. گرچه به صراحت بیان نمی‌کنیم اما خیال می‌کنیم که تفاوت اینها در آن است که مثلا کتاب فیزیک درس می‌دهند و در حوزه که فیزیک تدریس نمی‌شود. اما روش درس دادن، تلقی ما از علم، تلقی ما از دانشجو، تلقی ما از رفتار دانشجو و تلقی از نیاز استاد در دانشگاه، همان تلقی موجود در حوزه علمیه است، که بر مبنای مفهوم دیگری از علم بنا شده است.

- شاید بتوان گفت که رواج جزوه‌نویسی در دانشگاه‌های ایران هم برگرفته از همین نگاه باشد.

قطعا. ما تصور می‌کنیم علم چیزی است که در کتاب‌ها نوشته شده و فقط باید آن را آموزش داد. علم یک متن نیست که بتوان آن را به شکل جزوه یا کتاب دست به دست کرد. ما به جای آنکه تولیدکننده علم باشیم حداکثر کاسب علم هستیم.

- به نظر شما ریشه این بدفهمی علم در ایران کجاست؟

از روز اول همینطور بوده است. ما هرگز قبول نکردیم که در اروپا اتفاق مهمی افتاده و ما باید از آن سردر بیاوریم. اگر دوران قاجار و مشروطه را در نظر بگیرید وحشتناک است. مثالی که همیشه می‌زنم مقدمه کتاب «حکمت ناصری» است که مترجم آن در ابتدای کتاب می‌نویسد بله در اروپا کسانی بوده‌اند — و منظورش دکارت است — که در مقابل فیلسوفان ما ستاره‌ای کم‌نور در برابر خورشید هستند. از این ماجرا فقط ۱۰۰ سال گذشته است. یعنی در آن زمان حتی فرهیختگان ما تصور می‌کردند ما آنقدر جلو هستیم که اروپاییان به این زودی به ما نخواهند رسید. دارلفنون با این تصور آغاز به کار کرد و در مورد دانشگاه تهران و دانشگاه شریف هم کمابیش همینطور است. سنگ بنای علم در ایران اینطور گذاشته شد و ما هرگز کنجکاوی نکردیم که بفهمیم در اروپا واقعا چه اتفاقی افتاده است. ما حداکثر به خاطر نیاز به تربیت مهندسی که برای ما جاده و پل بسازد و کارخانه تاسیس کند، تن به ایجاد دانشگاه داشته‌ایم. اسناد مربوطه همه موجود است. از دربار ناصرالدین شاه تلگراف زدند به مخبرالسلطنه در برلن که مهندس پل نداریم و شما دو نفر مهندس بیاورید که در اینجا برای ما مهندس تربیت کنند. مخبرالسلطنه هم می‌نویسد مغازه زمینس کنار خانه من بود و برای این کار به او مراجعه کردم. در مورد دانشگاه تهران هم درست مشابه همین تلگراف از طرف تیمورتاش به عیسی صدیق زده می‌شود. صدیق در آن زمان در انستیتو تکنولوژی کالیفرنیا (کلتک) بود. در این نامه نوشته شده که ما پول نداریم از خارج معلم بیاوریم، شما ببینید اگر ما بخواهیم یک یونیورسیتی تاسیس کنیم که در طب و جاده شوسه دانشجو تربیت کند

چه چیزهایی لازم است. اصلا انگیزه تاسیس دانشگاه تهران همین بود. معلوم است که با این سنگ بنای کج به کجا خواهیم رسید. در اساسنامه دانشگاه صنعتی شریف آمده که دانشجو تربیت کند برای ذوب آهن اصفهان.

- در مورد تفاوت‌های دو کشور ایران و ژاپن در اعزام دانشجو به اروپا هم گفته می‌شود که ایران فقط در رشته‌های فنی و برای رفع نیازهای داخل اما ژاپن در همه رشته‌ها و برای درک تحولاتی که در اروپا در جریان بود دانشجو اعزام می‌کرد.

این یک واقعیت است. ما در تاسیس هیچ کدام از نهادهای آموزشی‌مان از قبل فکر نکردیم که هدف ما از انجام این کار چیست. جز یک نیاز روزمره و کاربردی برای پزشک یا مهندس که هنوز هم به شکل یک رغبت عمومی به این رشته‌ها در فرهنگ ما باقی مانده است. آنچه ما در ایران از ابتدا به دنبالش بودیم آموزشکده بود نه دانشگاه.

- پس این برداشت از ابتدا در ساختار دولت ریشه داشته است.

بله و کسان دیگری هم نبودند که طور دیگری فکر کنند. نمونه‌هایی که آمدند و به این فکر جدید نزدیک شدند و خواستند در دل دانشگاهی که تاسیس شده بود تحولی ایجاد کنند، از دانشگاه بیرون شدند.

- ممکن است مثال بزنید؟

بله نمونه‌اش پدیدهٔ دکتر حسابی و رویدادهای اطراف او است. او البته که به کشور خدمت کرد. حسابی سناتور انتصابی شاه بود و در سال‌های نخست پس از انقلاب صحبت کردن درباره او در حد کفر بود اما اکنون می‌بینیم که به بت (idol) تمام کشور تبدیل شده است. در همان دوره دو نفر دیگر هم بودند: دکتر خمسوی که واقعا فیزیک‌دان درجه یکی بود و حسابی و دیگران به قدری آزارش دادند که در خانه‌اش گوشه‌گیر شد و از فیزیک و فیزیک‌دان بیزار بود. به قدری تلخ بود که چهار سال پیش حتی در مراسم بزرگداشت خودش هم شرکت نکرد. دیگری دکتر غفاری هم که اکنون ۱۰۱ ساله و بازنشسته ناسا است و در آمریکا زندگی می‌کند. غفاری با لویی دوبروی، اینشتین و اپنهایمر کار کرده و از بنیانگذاران ناسا است و احتمالا شما اسمش را هم نشنیده‌اید. زمانی به ایران آمد، در دانشگاه تهران تحملش نکردند و بی هیچ نتیجه‌ای دست خالی بازگشت.

- چرا؟

این بازمی‌گردد به همان اجتماع علمی که ما نداریم تا نسبت به این مسائل واکنش نشان دهد و در نتیجه سیاسیون کشور آمده‌اند و جای دانشمندان نشسته‌اند و دانشگاهیان هم اشتباهات فاحش می‌کنند. یعنی وقتی رئیس‌جمهور یا وزیر علوم می‌گوید فلانی دانشمند خوبی بوده، فیزیک‌دانان باید سکوت کنند و نگویند که از حل یک معادله ساده عاجز بوده است.

- گاهی به نظر می‌رسد مفهوم علم با تکنولوژی در ایران به شدت خلط شده و بسیاری از مقامات سیاسی کشور وقتی درباره علم و اهمیت آن صحبت می‌کنند منظورشان دقیقاً تکنولوژی است.

مفهوم هیچ کدام از این دو را نمی‌دانند و این تا حدود زیادی تقصیر ما دانشگاهیان است که نتوانستیم این مفاهیم را به جامعه منتقل کنیم. دست‌کم در دانشگاه تهران ۷۰ سال برای این کار وقت داشتیم. اما اکنون سیاستمدار ما هم سعی نمی‌کند این مساله را درک کند و این شاید به خاطر چندصدایی در دانشگاه است. این قدرت تشخیص در سیاستمداران ما وجود ندارد و متأسفانه به قدری عوام‌فریبی باب شده که هر چیزی را به نام علم و فناوری به مردم غالب می‌کنند.

- همواره شاهد آن هستیم که در رسانه‌های دولتی و صداوسیما علم وسیله‌ای برای کسب ثروت و قدرت معرفی می‌شود و جهت دادن به پژوهش‌هایی علمی کشور از وظایف دولت به شمار می‌آید. آیا شما با این برداشت از علم موافقید؟

شکی نیست که علم با خودش ثروت و قدرت می‌آورد اما فقط این نیست.

- بله اما علم در تعریف کلاسیک روشی است برای کشف قوانین حاکم بر جهان و شناخت جهان، ناگزیر یک جهان‌بینی علمی هم به همراه می‌آورد. با این حال به نظر می‌رسد در ایران تصور می‌شود ما نیازی به این جهان‌بینی نداریم و جهان‌بینی‌مان را از جای دیگری تامین می‌کنیم. به این ترتیب نوعی گزینش روی علم اعمال می‌شود. علم خوب در ایران وسیله‌ای است برای کسب قدرت و ثروت.

مهم نیست که این دیدگاه مبتنی بر چه نوع دیدگاهی است، علم با خودش یک جهان بینی می آورد و این دست من و شما نیست. وقتی عده ای مشغول کار علمی شوند، چه با هدف تولید ثروت، چه با هدف تولید قدرت یا با هر هدف دیگری، این علم همراه خود فرهنگی می آورد. این فرهنگ هم الزاما همان فرهنگی نیست که در غرب یا مثلا در ژاپن حاکم است. بلکه با فرهنگ داخلی عجین می شود و ملغمه ای از درون آن حاصل می شود. این دست هیچ کس نیست. مشکل اینجاست که ما قدرت و ثروت را می خواهیم بدون آنکه بدانیم علم چیست. متوجه هستید؟ اینجا همه قدرت و ثروت می خواهند اما نمی خواهند بدانند علم چیست. می گویند خودمان می - دانیم. همان کاری است که ابن سینا هم می کرد فقط کتابها کمی جدیدتر شده اند. در همه دوره ها از آقای رفسنجانی تا آقای احمدی نژاد گفته می شد و می شود که ما مثلا تا ۵ سال دیگر قدرت علمی چندم در دنیا خواهیم شد. شاه هم همین حرفها را می زد. این دروغ نیست بلکه اشتباه است.

- آیا جهت دادن به پژوهش های داخل کشور از وظایف دولت است؟

قطعاً. علم هم مانند هر کار اجتماعی جدید در دنیای جدید سیاست می طلبد. سیاست گذاری برای علم لازم است. ما تاکنون سه دوره سیاست گذاری داشتیم که در هر سه دوره تعطیل شد و اکنون بحث سیاست گذاری علمی در کشور ما تعطیل است. بعضی دانشگاهها ممکن است برای خودشان سیاست گذاری هایی داشته باشند که معمولا ندارند. در مورد آن چند دانشگاه بزرگ هم به علت کمبود بودجه کار چندانی از دستشان بر نمی آید. می - ماند بعضی از استادان که برای خودشان پروژه های شخصی تعریف می کنند. اما در سطح ملی کشور باید برنامه داشته باشد که تعیین کند به چه سمتی می خواهد حرکت کند. بودجه ما به هر حال محدود است و با توجه به عقب ماندگی ما در علم و فناوری باید برنامه داشته باشیم که ۱۰ سال بعد به کجا می خواهیم برسیم و ۲۰ سال بعد به کجا.

- با توجه به سیستم سیاست گذاری ما تاکنون، فرض بفرمایید سیاست گذار تصمیم بگیرد

پژوهش های بنیادی را به کلی از بودجه محروم کند. نظر شما درباره این نوع اعمال نفوذ

دولتی چیست؟

حتی سیاست غلط به شرط آنکه استمرار داشته باشد، بهتر از بی سیاستی است. زیرا به هر حال خودش را تصحیح می کند. بودجه ندادن به پژوهش های بنیادی بدون تردید اشتباه بزرگی است. اما بعد از چند سال خود به

خود تصحیح می‌شود. ما اکنون در شرایط بی‌سیاستی در زمینه علم و فناوری هستیم. از این گذشته توجه داشته باشید که شورای پژوهش‌های علمی کشور از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۸۰ فعال بود، اما در اجرا ضعف داشت. استمرار در سیاست یک کشور را آگاه می‌سازد که در اجرا یا کدام بخش دیگر ضعیف است. پژوهشگران ما در حال حاضر بلا تکلیف و افسرده‌اند چون نمی‌دانند چه کاری قرار است انجام بدهند. کارهای انفرادی گاهی به انگیزه‌هایی مانند ارتقای شغلی انجام می‌شود اما برنامه منسجمی و پایداری نیست. به این شیوه امکان اداره کشور در بخش علم وجود ندارد.

- نگاهی به جغرافیای علم در جهان نشان می‌دهد که کشورهای تولیدکننده علم در یکی دو قرن گذشته تقریباً ثابت بوده‌اند. زادگاه علم مدرن اروپاست و اروپاییان آن را با خود به آمریکای شمالی، استرالیا، آفریقای جنوبی و اسرائیل برده‌اند. بقیه مناطق جهان از آفریقا گرفته تا آسیا و آمریکای جنوبی سهم قابل توجهی در علم ندارند. در این میان به ندرت کشوری مانند ژاپن توانسته است خود را از این سرنوشت شوم رها کند و امسال می‌بینیم که نزدیک به نیمی از جوایز علمی نوبل را از آن خود کرده است. آنها برای ورود به این جغرافیا چه کرده‌اند که ما نتوانسته‌ایم؟

مهم‌ترین چیز آن است که خواسته‌اند بپیوندند به دنیای پیشرفته و ما نخواسته‌ایم. اگر ملتی بخواهد راهش را هم پیدا می‌کند. البته ساده نیست. از مجموع بیش از ۱۸۰ کشور در حال توسعه فقط چند تا مثل هند، چین، برزیل و کره توانسته‌اند تا حدی خودشان را رها کنند. بقیه با وجود تمام ادعاها همچنان دارند درجا می‌زنند. ژاپن به طور مستمر از ۱۰۰ سال پیش تلاش کرده است. اما ما ادعا می‌کنیم فرهنگ خودمان آنقدر غنی است که اصلاً احتیاجی به غرب نداریم. با این طرز فکر معلوم است که یاد نمی‌گیریم. ما هنوز هم نمی‌خواهیم. نمی‌گوییم ایران باید مثل غرب شود اما آیا نباید ببینیم غرب چگونه غرب شد؟ برای رسیدن به این وضعیت چه کرده‌اند؟ قدرت‌شان بیشتر است، ثروت‌شان بیشتر است، علم‌شان بیشتر است، حتی روحانیت‌شان هم گاهی قوی‌تر از ماست.

- نوشته‌هایشان در موضوعات مختلف دینی هم گسترده‌تر و متنوع‌تر و هم به‌روزتر و مفصل‌تر از ماست.

من یکبار از واتیکان دیدار کردم و همراه ما کسانی از حوزه هم بودند. کتابخانه آنها ۱۸۰۰ عنوان مجله علمی بین‌المللی را مشترک است. در همین جاست که برای تمام دنیا مبلغ مذهبی تربیت می‌شود. همراه ما قبول کرد که حتی یک عنوان از این مجلات را در حوزه علمیه نمی‌توان یافت.

- در شرایط ایده‌آل اگر شما مسئول برنامه‌ی‌زی برای توسعه علمی کشور بودید آیا مثلاً کره را الگو قرار می‌دادید یا با یک سرمایه‌گذاری کلان از پایه شروع می‌کردید؟ چه برنامه‌ای را در این شرایط مناسب می‌دانید؟

ضرورتی ندارد که حتماً از یک مدل مثل کره یا ژاپن یا برزیل استفاده کنیم. با بررسی شکل توسعه در کشورهای مختلف دنیا می‌توان مدلی اختصاصاً برای ایران طراحی کرد. در دوره آقای خاتمی طرحی ارائه کردیم که مورد موافقت اولیه ایشان قرار گرفت اما در نهایت به کمیسیون رفت و اجرا نشد. ما فکر کرده بودیم که در ایران یک دانشگاه نمونه نداریم که بقیه آن را الگوی خودشان قرار دهند. سرمایه کافی هم وجود ندارد که کیفیت همه دانشگاه‌ها را به طور همزمان بالا ببریم. می‌خواستیم یک دانشگاه بسازیم که در جهان اسلام مدل باشد. ساخت یک دانشگاه جدید هم فکر خوبی نبود چون تجربه نشان داده است که دانشگاه جدید هم بعد از مدتی مانند دانشگاه‌های دیگر می‌شود. برنامه این بود که یکی از دانشگاه‌های موجود را در یک دوره ۱۰ ساله تبدیل به یک دانشگاه معیار کنیم. موفقیت ما در این کار نشان می‌داد که انجام آن در مورد دانشگاه‌های دیگر هم امکان‌پذیر است.

- کدام دانشگاه را انتخاب کرده بودید و دقیقاً چه برنامه‌ای داشتید؟

دانشگاه شیراز را چون فکر می‌کردیم اجازه این کار را می‌دهد. این طرح با نام «اندیشگاه» یا منطقه ویژه علم در شیراز مطرح شد. این طرح در نهایت بایگانی شد و هرگز به اجرا درنیامد. دانشگاه شیراز یک استخوانبندی قوی از قدیم داشته و خیلی مضمحل نشده است. انعطاف‌پذیری لازم برای بازگشت و رشد مجدد را دارد و خود شیراز هم شهر فرهنگ و هنر است. می‌خواستیم در برابر دانشکده‌های موجود یک سری هسته‌های تحقیقاتی جدید ایجاد کنیم. به مرور این هسته‌ها رشد می‌کردند و آن دانشکده را در خودشان جذب می‌کردند. هنوز هم فکر می‌کنم ایجاد یک دانشگاه مدل لازم است.

- برای پیوستن به اجتماع علمی جهانی برخی موانع وجود دارد که فکر می‌کنم تا حدود زیادی به طور مستقیم یا غیرمستقیم به محدودیت‌های دولتی مربوط می‌شود. از جمله این موانع

می‌توان به دشواری‌های شرکت دانشگاهیان ایرانی در همایش‌های بین‌المللی و دعوت از مهمانان خارجی به ایران، فیلتر کردن اینترنت و کندی غیرعادی آن در ایران و عدم تسلط بر زبان انگلیسی به عنوان زبان جهانی و زبان علم اشاره کرد.

من این محدودیت‌ها را خیلی قبول ندارم. مثال نقض هرکدام از اینها در جایی از دنیا وجود دارد. فیلترینگ در چین بسیار شدید است و انگلیسی را هم خیلی بد و بدتر از ما حرف می‌زنند. به نظر من مهم‌ترین عاملی که محدودیت ایجاد می‌کند خود ما هیات علمی دانشگاه‌ها هستیم. اگر برخی افراد خاص را کنار بگذاریم، هیات علمی ما در مجموع از آنجا که از علم به مفهوم مدرن آن شناخت ندارد، رفتارش شبیه مانع است. آموزشی که در دانشگاه به دانشجویان می‌دهیم طوری است که اجازه رشد پیدا نمی‌کنند. متوجه نیستیم که رشد ما در رشد دانشجو است. این اتفاقی است که در علم دنیا دارد می‌افتد. اساساً دوره پسادکتری با همین هدف به وجود آمده است. پس از آنکه PhD گرفت به عنوان دانشجو یا نیروی ارزان می‌آید در پروژه‌ای شرکت می‌کند. به نظر من محدودیت‌های اصلی را خود ما دانشگاهیان داریم ایجاد می‌کنیم و دولت هم استقبال می‌کند. از این ضعف یا روش غیرحرفه‌ای ما سوءاستفاده می‌کند زیرا به این ترتیب بسیار کمتر هزینه می‌کند. درست است که اکنون گرفتن ویزا و هزینه سفر سخت‌تر شده اما حتی تا همین سه یا چهار سال پیش که مشکل کمتر بود ما خودمان از رفتن به کنفرانس‌های بین‌المللی اکراه داشتیم. یا اگر می‌رفتیم آنطور که باید استفاده نمی‌کردیم. اما در هسته‌های کوچکی که در آن استاد و دانشجو فعال هستند به هر طریقی که ممکن باشد هم کنفرانس‌هایشان را می‌روند و هم از خارج مهمان‌هایشان را دعوت می‌کنند.

- در مورد توسعه تحصیلات تکمیلی در داخل کشور چه فکر می‌کنید؟ آیا موافقید که برای کاهش هزینه‌ها و جلوگیری از ضررهای احتمالی دیگر سروته دوره دکترا را همین جا هم بیاوریم؟

من همیشه موافق ماندن و به شدت مخالف اعزام بوده‌ام. و از وقتی که به وزارتخانه رفتم عملاً اعزام را تعطیل کردم. اما این فقط بخشی از برنامه ما بود. قرار بود در ازای تعطیل اعزام، بودجه مربوط به آن که بسیار کلان بود، صرف تحصیلات تکمیلی در داخل شود. یعنی به جای آنکه پول بدهیم دانشجو برود خارج همان پول را بدهیم استاد از خارج بیاید ایران. اما این اتفاق هرگز نیفتاد جز همان فرصت پژوهشی که به دانشجویان دوره دکتری اجازه می‌دهد ۶ تا ۹ ماه در یک دانشگاه معتبر پژوهش‌هایش را تکمیل کند. قرار بود تعداد این دانشجویان اضافه شود و به ۸۰۰ نفر برسد که متأسفانه کمتر هم شده است. حتی می‌توان آنها را نه یک بار بلکه به دفعات

فرستاد. این راهی است که ما باید برویم. تجربه نشان داده که اعزام کار اشتباهی است و با همان بودجه می‌توان میزان مشارکت را خیلی بیشتر افزایش داد.

- آیا افزایش تعداد دانشجویان تا این حد واقعا مورد نیاز کشور است؟

بله ما عملا مبنا را بر افزایش گذاشته‌ایم بدون آنکه به کیفیت توجه کافی کنیم و این اشتباه است. ثبت نام کردن و مدرک دادن به کسانی که چیزی یاد نگرفته‌اند خیلی در کشور رایج شده و افزایش بی‌رویه شعبه‌های دانشگاه آزاد هم که مزید بر علت شده است.

- در سال‌های گذشته به دفعات شاهد مانورهای تبلیغاتی و بزرگنمایی‌های دولتی در رابطه با دستاوردهای علمی کشور بوده‌ایم؛ موفقیت‌هایی از دانشمندان بومی که بیش از همه دانشمندان بومی را شگفت زده کرده است. نمونه معروف و البته بدنام آنها کشف دارویی برای ایدز بود که نه مقاله‌ای از آن در ژورنالی دیده شد، نه یک امتیاز انحصاری برای تولید و مهم‌تر از همه آنکه هرگز کسی خود این دارو را هم ندیده است و اکنون در سکوت خبری مطلق به سر می‌برد.

اینها به عقده عقب‌افتادگی ما بازمی‌گردد. شیوه‌ای است برای ایجاد غرور کاذب.

- آیا با شعار «ما می‌توانیم» نمی‌توانیم؟

نه! تنها دستاوردش آن است که به مرور جامعه‌ای افسرده می‌شویم و مردم از بس که اخبار کاذب شنیده‌اند دیگر هیچ چیز را باور نخواهند کرد. باعث می‌شود مردم متوجه نشوند که کار علمی کاری دشوار و درازمدت است و پژوهشگران باید سال‌ها کار کنند تا بتوانند علم را اندکی به پیش ببرند. نباید این تصور در مردم ایجاد شود که می‌توان فی‌البداهه هر روز یک کشف علمی جدید کرد.

- آیا در علم راه میانبر وجود دارد؟

در علم شاهره داریم اما راه میانبر نداریم. راه‌ها را باید ایجاد کرد. می‌توان از دستاوردهای دیگران و از دانش بشری استفاده کرد اما این علم نیست، استفاده از علم است. ما باید خودمان هم مولد باشیم. نمی‌توان همیشه مصرف‌کننده بود و این مصرف را همیشه ارزان تمام کرد. نمونه‌های متعددی را در دوران جنگ و پس از آن

داشتیم که ناگزیر شده‌ایم بسیار پرهزینه‌تر از معمول دانشی را به دست آوریم. اگر فکر کنیم دانشمندان ۳۰۰ سال گذشته راه‌های میانبر را بلد نبودند و ما هر وقت بخواهیم می‌توانیم یک‌شبه خودمان را به آنها برسانیم، سخت در اشتباهیم. فرض کنید می‌خواهیم مساله انرژی تاریک را در کیهان‌شناسی حل کنیم. تاکنون بشر هر راهی را که به ذهنش رسیده رفته است. اینجا راه میانبری وجود ندارد. اما در مورد دانش‌های فنی و کاربردی – مثلا نحوه ساخت موشک – سه راه بیشتر وجود ندارد؛ یا باید آن را بخریم، یا باید خودمان به آن برسیم یا اگر به ما نمی‌فروشدند و خودمان هم نمی‌توانیم آن را بدزدیم.

- می‌دانید که علم یک فرهنگ جهانی است. با وجود این در سال‌های اخیر روی علم بومی و بومی‌سازی علم تاکید بسیاری شده است. آیا چنین مفهومی معتبر است؟

در مقاله‌ای که سال گذشته به همایش جامعه‌شناسی علم دادم هم گفتم که به نظر من علم بومی کاملا بی-معناست. در کشورهای اسلامی و مخصوصا در مالزی کسانی این بحث را مطرح کردند اما یا آنها نمی‌دانند چه می‌گویند یا ما از حرفشان درست سر در نمی‌آوریم. ما دانش بومی داریم همانطور که گیاهان بومی داریم یا معرفت بومی داریم. اما علم یک پدیده اجتماعی و چیزی است که تولید می‌شود. ممکن است روش رسیدن به آن علم در ژاپن با آمریکا تفاوت داشته باشد. اما وقتی تولید شد دیگر جهانی است.

- آیا امکان دارد که بتوان از بدنه جهانی علم که هر دانشمندی از هر جای جهان یافته‌هایش را به آن اضافه می‌کند، دست‌چین کرد؟ به این معنی بعضی را پسندید و قبول کرد و بعضی دیگر را نه؟

در مورد دانش چرا اما در مورد علم نه. برای مثال در مورد دانش‌های فیزیک می‌گوییم چون ارتباطی به بینش ندارند همه را می‌پذیریم اما در مورد جامعه‌شناسی بعضی را نمی‌پذیریم زیرا بعضی بینش‌ها وارد آن می‌شود.

- منظور من خط قرمزها است. برای مثال در همین فیزیک که اشاره کردید بگوییم ذرات بنیادی اشکال ندارد اما بیگ‌بنگ را نمی‌پذیریم؟ آیا ممکن است در علم چیزی مثل شورای نگهبان وجود داشته باشد که یافته‌های دانشمندان را با اعتقاداتی خارج از علم بسنجد و بعضی را رد و بعضی دیگر را قبول کند؟

معنی ندارد؛ زیرا در هر علمی و به خصوص در علوم طبیعی که شما مثال زدید، دانش با روشی به دست می‌آید و وقتی به دست آمد دیگر اجتماع علمی قبول‌اش می‌کند. اگر ما آن را قبول نکنیم خودمان را از اجتماع علمی کنار زدیم. نمی‌توان ادعا کرد که نوعی علم محدود وجود دارد. شورای نگهبان علم همان اجتماع علمی است و محدودیتی در تعداد هم ندارد. تمام کسانی که در یک رشته کار می‌کنند به همدیگر اعتبار می‌دهند. اگر کسی بگوید من نظریه بیگ‌بنگ را قبول ندارم و نحوه استدلال‌اش طوری باشد که اهل علم بپذیرند اجازه می‌دهند بیاید در کنفرانسی صحبت کند و درغیراین‌صورت اصلاً نمی‌گذارند در کنفرانس صحبت کند. شورای نگهبان علم به این طریق عمل می‌کند. اما شورای نگهبان به آن شکلی که شما گفتید بنا به تعریف بی‌معناست. این همان کاری است که روس‌ها می‌خواستند انجام دهند و به جایی نرسیدند. بعد از انقلاب در ایران هم کسانی می‌خواستند این ایده را پیش ببرند و برای مثال از فیزیک اسلامی صحبت می‌کنند.

- چرا فیزیک اسلامی وجود ندارد؟

ممکن است دانشگری داشته باشیم که معتقد به وجود خداست و اعتقاداتش بر رفتاری که انجام دارد تاثیر می‌گذارد. اما رفتار علمی‌اش به محض آنکه به علم تبدیل شد دیگر جهانی است و اسلامی نیست. مجموعه‌ای از فیزیک‌دانان مشغول کار علمی‌اند و دارند علمی را به وجود می‌آورند. یکی مسیحی است، یکی مسلمان و دیگری اصلاً به خدا اعتقاد ندارد. اجتماع علمی کار را از نظر علمی بودن‌اش می‌پذیرد و کاری به اسلامی یا غیراسلامی بودن‌اش ندارد. در این رابطه مقاله‌ای نوشته‌ام که قرار است در نشریه‌ای در حوزه علمیه چاپ شود. فیزیک‌دان مشهور استیون واینبرگ کاملاً ضد خداست و فیزیک‌دانان مشهور دیگری هم داریم که به خدا اعتقاد دارند و هر دو گروه کتاب می‌نویسند و کارهای مهمی انجام داده‌اند. این تفاوت در دیدگاه تأثیری روی فیزیک‌شان ندارد.

- در چند هفته گذشته موارد متعددی از سرقت علمی (plagiarism) اعضای هیات علمی

دانشگاه‌های ایران رو شده است. علت رواج این پدیده در ایران را چه می‌دانید؟

تقلب تا حدی طبیعی است و در همه جای دنیا اتفاق می‌افتد. اما از یک حدی که زیادتر شود باید نگران شد. علت اصلی به نظر من عدم درک درست از کار علمی است و اهمیت ندادن به رعایت اصول اخلاقی. گذشته از این فشار زیادی روی دانشگاه‌ها هست که ارتقاء شغلی را وابسته به تعداد مقالات می‌سازد.

- این فشار از کجا به دانشگاه وارد می‌شود؟

این فشار از وقتی که ما در وزارت علوم بودیم شروع شد و کار خوبی هم بود. اما برای تبعات آن هم باید فکری بشود. ایجاد تشکلی برای مقابله با این پدیده - چنانکه در همین چند وقت هم کم‌وبیش اتفاق افتاده - به شکل‌گیری اجتماع علمی در کشور کمک می‌کند. انجمن‌های علمی باید حساس شوند و برای خودشان کُد اخلاقی تعریف کنند و با چنین افرادی برخورد شود. این هم مرحله‌ای گذرا در مسیر ایجاد اجتماع علمی است که به رشد علم در ایران کمک می‌کند.

- وضعیت بودجه پژوهشی کشور چگونه است؟

قطعا نگران‌کننده است. قرار بود بودجه پژوهشی امسال به ۱/۲ تولید ناخالص ملی برسد. البته آنطور که در برنامه پنجم آمده قرار بود به ۲ درصد برسد. سال گذشته با مصوبه دولت مبنی بر اینکه درصدی از سرمایه شرکت‌های دولتی به سمت پژوهش برده شود، می‌بایست به رقم ۱/۲ می‌رسید. اما من مطمئنم که امسال تحقق قطعا زیر ۰/۵ درصد خواهد بود که بسیار کم است و نسبت به سال‌های گذشته به شدت کاهش نشان می‌دهد. شنیده‌اید گفته‌اند مدیران دست دوم و شوم که مصاحبه می‌کنند و از کم بودن بودجه پژوهشی کشور شکایت می‌کنند دارند خیانت می‌کنند. استفاده از لفظ خیانت در این مسائل خیلی غیرحرفه‌ای است. گفتن این حرف به هیچ وجه شایسته معاون رئیس‌جمهور و کسی که قاعدتا باید متصدی علم کشور باشد درست نیست. ایشان به جای استفاده از لفظ خیانت باید از عدد و رقم و آمار استفاده می‌کرد. استفاده از بودجه‌ای معادل ۱/۲ تولید ناخالص ملی نیاز به سازوکارهایی دارد که هنوز در کشور ما به وجود نیامده و حتی در صورت وجود این پول هم معاونت علم و فناوری کشور قادر به هزینه کردن آن نیست. به هر حال تا چند ماه آینده خواهیم دید که پیش-بینش من درست از کار می‌آید یاخیر. البته امیدوارم اشتباه کرده باشم!

- آیا تزریق این پول لزوما باعث رونق پژوهش می‌شود؟

نه، پول را می‌توان دور ریخت. اما فرض بر این است که این پول به شیوه‌ای معقول و بر اساس یک سیاست-گذاری خاص هزینه می‌شود. اکنون که شورای سیاست‌گذاری نداریم و تجربه‌های ما در این زمینه اندک است. اما این راهی است که باید طی شود.

- وضعیت رشد و توسعه علمی را در دوره دولت نهم در مجموع چگونه ارزیابی می‌کنید؟

گذشته از بحث تبلیغاتی و سیاسی نظیر انرژی هسته‌ای و داروها و بعضی کشفیات عجیب دیگر، در این سال‌ها شاهد افزایشی در تعداد مقالات هستیم که دینامیک آن مربوط به ۱۰ تا ۱۵ سال پیش است. دانشگاهیان ما پی برده‌اند که برای کسب اعتبار داخلی و خارجی باید به این سمت حرکت کنند. البته بدون تشویق‌ها و تحریک‌های معقول و نه کاذب، معلوم نیست که ما تا کی بتوانیم این روند را ادامه بدهیم. یک از نتایج نبود سیاست‌گذاری علمی در دولت آقای احمدی‌نژاد همین افسردگی و سرگشتگی دانشگاه‌ها و خود وزارت علوم است که به آن اشاره کردم. اتفاق جدیدی نمی‌افتد و همه چیز خیلی انفعالی است. برای مثال در هفته‌های اخیر به خاطر راه‌اندازی این برخورداردهنده در سرن که همه اشتیاق نشان می‌دادند دولت یک حرکت انفعالی انجام داد و خودش را وصل کرد به حرکتی که از رسانه‌ها شروع شده بود. اما این اتفاقی بود که بیش از هشت سال پیش و زمانی که ما به سرن وصل شدیم افتاد. به خاطر همان است که امروز می‌توانیم از نقش و مشارکت ایران حرف بزنیم. اگر ایران در میان بیش از پنجاه کشوری که در این پروژه نقش داشتند نبود که خیلی مایه سرافکندگی می‌شد. الان دولت از همین حضور استفاده تبلیغاتی می‌کند که اشکالی هم ندارد. اما سوال این است که اکنون ما چه می‌کنیم که نتیجه آن را چند سال دیگر برداشت کنیم. مشارکت ما در پروژه‌های بین‌المللی در حال حاضر به حداقل رسیده، بلکه عملاً تعطیل است و دانشگاه‌ها حالتی انفعالی به خودشان گرفته‌اند. نداشتن سیاست‌گذاری، افت شدید بودجه پژوهشی و قطع شدن ارتباط‌های بین‌المللی به شدت نگران‌کننده است.